



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۳ آبان ۱۴۰۱

موضوع کلی: مطلق و مقید

مصادف با: ۱۹ ربیع الثانی ۱۴۴۴

موضوع جزئی: مقدمات حکمت - توضیح بیشتر درباره مقدمه سوم

جلسه: ۲۸

سال چهاردهم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

توضیح بیشتر درباره مقدمه سوم

قبل از اینکه به بررسی اشکالات مقدمه چهارم بپردازیم؛ با توجه به پرسشهایی که بعضی از دوستان داشتند و احيانا سوء برداشت‌هایی که از مطالب مرتبط با مقدمه سوم پیش آمده، لازم می‌دانم توضیحی را مجدداً برای روشن شدن بیشتر مقصود ذکر کنم. مقدمه سوم عدم ذکر القید بود؛ اینکه قید در کلام ذکر نشود. در این مورد گفتیم، هم باید مقصود از این مقدمه تبیین شود و هم بررسی شود که آیا واقعا این مطلب به عنوان یکی از مقدمات حکمت محسوب می‌شود یا خیر؟ شاید این دو جهت نزد دوستان کمی با هم مخلوط شده است.

عدم ذکر قید معلوم است، یعنی قیدی ذکر نشود، در کلام چیزی که دلالت بر تقیید باشد وجود نداشته باشد. قید نیز یا متصل است یا منفصل. حال اینکه می‌گوییم قیدی در کلام نباشد معنایش واضح و روشن است، یک وقت ممکن است قیدی متصلاً در کلام ذکر نشده باشد، یک وقت ممکن است قیدی منفصلاً در کلام ذکر نشده باشد، و یک وقت اعم از اینها، یعنی هیچ قیدی ذکر نشود، نه متصل و نه منفصل. بنابراین از این جهت خیلی نیازی به توضیح نداشته باشد.

عمده این است که ببینیم آیا این مسئله، مقدمیت دارد یا ندارد؟ ما هم که عرض کردیم منظور از اینکه قیدی در کلام نباشد، قید منفصل است، بدین معناست که عدم ذکر قید متصل در کلام که مفروغ عنه است، آن کسی که می‌گوید یکی از مقدمات حکمت عدم ذکر القید است، این به نحو کلی گفته، اینکه قید متصل در کلام ذکر نشده باشد تا بتوانیم اطلاق را نتیجه بگیریم یک امر واضح و روشنی است، زیرا اگر قید متصل بیان شود دیگر اطلاق ندارد، پس عدم ذکر قید متصل در این مقدمه مفروغ عنه است. منتهی اینها می‌گویند علاوه بر قید متصل، قید منفصل نیز در کلام بیان نشده باشد. پس در جهت اول یعنی تبیین مقدمه منظور این است که هیچ قیدی چه متصلاً و چه منفصلاً در کلام بیان نشده باشد. اینکه متصلاً نباید ذکر شود، این خیلی روشن است، زیرا اگر بیان شود اصلاً اطلاق شکل نمی‌گیرد. (این را دقت کنید، زیرا بعضی از سؤالات ناشی از این است که مطلب درست برداشت نشده است) علاوه بر این می‌گویند قید منفصل نیز در کلام نباید باشد، یعنی مثلاً اگر متکلم بگوید «اکرم العالم»، کنارش نه به صورت استثناء و نه به صورت وصف، «العادل» را نیاورد متصلاً، بعد هم به صورت منفصل نگوید «لا تکرّم الفاسق»، اگر ببینیم نه متصلاً و نه منفصلاً قیدی بیان نشده، عقل ما می‌تواند اطلاق را به ضمیمه مقدمات دیگر کشف کند.

سپس گفتیم این مطلب مقدمیت ندارد. دو اشکال مطرح کردیم، یک اشکال را دفع کردیم و یک اشکال دیگر که امام خمینی مطرح کردند وارد است.

مقدمات حکمت اصولاً در جایی به میان می‌آید که شک داشته باشیم در مراد متکلم که آیا مطلق را اراده کرده یا مقید را؟ اگر خود مولا متصلاً به کلامش چیزی نیاورده معلوم است که مطلق را اراده کرده است، اگر قید بیاورد معلوم است که مقید را اراده کرده. پس ما با عدم ذکر القید متصلاً، اصلاً شکی نداریم تا بخواهیم تمسک به مقدمات حکمت کنیم برای کشف اطلاق، لذا اینکه ما این را مقدمه حکمت قرار دهیم صحیح نیست.

اما قید منفصل نیز آقایان می‌گویند عدم ذکر القید منفصلاً از مقدمات حکمت است. یعنی اگر مولا گفت «لا تکرّم الفاسق» مسلم اطلاق ندارد، اما اگر نگفت «لا تکرّم الفاسق» آن وقت است که اطلاق محقق می‌شود. پس یکی از مقدمات حکمت عدم ذکر القید منفصلاً است. ما مقدمیت این را رد کردیم، گفتیم اینطور نیست که اگر «لا تکرّم الفاسق» بیاید اینجا اطلاق تحقق پیدا نکند. همه بحث این است، اطلاق وابسته به عدم ذکر قید منفصل نیست، آن نقطه‌ای که منشأ اشتباه شده اینجا است. امام خمینی نیز روی همین نکته تأکید می‌کند. ما وقتی می‌گوییم «لا تکرّم الفاسق» مقید می‌کند «اکرم العالم» را؛ یعنی «اکرم العالم» ظهور در اطلاق پیدا کرده، ولی «لا تکرّم الفاسق» که می‌آید، مقید می‌کند آن اطلاق را. پس اطلاق محقق شده، لکن به وسیله قرینه و قید منفصل تقیید خورده. یعنی کاری که این دلیل دوم می‌کند، آن اطلاق را محدود و مقید می‌کند، کشف می‌کند از مراد جدی ولی مراد استعمالی همان مطلق است. پس اینکه می‌گوییم ذکر قید منفصل مانع اطلاق نیست؟ یعنی حتی اگر ما یک دلیل منفصل داشته باشیم، اسم آن دلیل اول را می‌گذاریم مطلق و اسم دلیل دیگر را می‌گذاریم مقید، اگر ظهور دلیل اول در اطلاق نبود، چرا به آن می‌گویید مطلق و به این می‌گویید مقید و بعد می‌آید حمل کنید مطلق را بر مقید؟ اساساً حمل مطلق بر مقید خودش یک نشانه و دلیل مهمی است بر اینکه قید منفصل جزء مقدمات حکمت نیست. (من این توضیح را ناچاراً بیان می‌کنم زیرا از بعضی سوالاتی که مطرح شد معلوم گردید که مطلب درست جا نیفتاده) یکی از مقدمات حکمت این است که قید منفصلاً بیان نشده باشد، مثلاً آنهایی که چهارتایی هستند، می‌گویند متکلم در مقام بیان باشد، امکان تقیید هم باشد و قید هم نیاورد و قدر متیقن در مقام تخاطب نباشد، آن وقت است که ما می‌توانیم اطلاق را نتیجه بگیریم. قید نیاورد یعنی نه متصلاً و نه منفصلاً قید نیاورد. اینکه متصلاً نباید بیاورد روشن است، اما اینکه منفصلاً نباید بیاورد نیز توضیح داده شده، مطلب واضح است.

اما واقعا این جزء مقدمات حکمت است؟ گفتیم نیاوردن قرینه متصل هیچ ربطی به مقدمه حکمت ندارد چون در آن صورت شکی باقی نمی‌ماند اما قرینه منفصل چه؟ قرینه منفصل نباید باشد تا اطلاق پیش بیاید؟ معنای این سخن آن است که اطلاق وقتی تحقق پیدا می‌کند که بعداً نیز قید منفصلی ذکر نشود. آیا می‌توانیم به این مطلب ملتزم شویم؟ اصلاً آنهایی هم که عدم ذکر القید را به عنوان یک مقدمه قرار دادند، یک بحثی دارند به عنوان حمل المطلق علی المقید (که یکی از بحث‌های مهم ما است که بعداً به آن خواهیم رسید، حمل مطلق بر مقید از بحث‌های بسیار پر کاربرد است) اگر بگوییم عدم قید منفصلاً یکی از مقدمات حکمت است دیگر موردی برای حمل مطلق بر مقید باقی نمی‌ماند، زیرا آمدن قید منفصل، طبق بیان شما مانع اطلاق است. پس هرگاه یک قید منفصلی بیاید اصلاً اطلاق شکل نمی‌گیرد. اگر اطلاق شکل نگیرد دیگر جایی برای حمل مطلق بر مقید باقی می‌ماند. دیگر هیچ وقت مطلقاً نداریم تا بخواهیم حمل بر مطلق کنیم، دیگر شما نمی‌توانید بگویید «اکرم العالم» مطلق است «لا تکرّم الفاسق» مقید است. با آمدن قید منفصل دیگر اطلاق باقی نمی‌ماند. آنوقت دیگر نمی‌توانید این «اکرم العالم» را حمل کنید بر این مقید و بگویید منظور این است که فقط علمای عادل اکرام شوند.

سوال:

استاد: بله همین است، اما دقت کنید روی اینکه نکته، اگر بگوییم عدم ذکر قید منفصلا، جزء مقدمات حکمت است، یعنی هرگاه قیدی منفصل بیاید اطلاق دیگر تحقق پیدا نمی‌کند ولی آیا می‌توانیم این حرف را بزنیم؟

سوال:

استاد: اینکه روشن است. اینکه مسلم است، اگر این نباشد اصلا از بحث خارج می‌شود، اطلاق تحقق پیدا نمی‌کند با آمدن قید.

سوال:

استاد: چرا می‌گویید مطلق را حمل بر مقید کنیم؟

سوال

استاد: این حرف محقق نایینی است، این در مقام قانون است، بالاخره اطلاق دارد یا خیر؟

سوال

استاد: اگر بدانید اطلاق دارد، پس چرا می‌گویید عدم ذکر القید منفصلا؟

سوال

استاد: اگر فاسق نیاید این اطلاق دارد اما اگر بیاید چه؟ اطلاق از جهت فاسق بودن ندارد، پس شما کلمه مطلق را دیگر نمی‌توانید برای آن دلیل اول به کار ببرید.

سوال

استاد: بالاخره شما می‌گویید مطلق را حمل بر مقید می‌کنیم قبل از آنکه نتیجه‌اش این بشود که از جهات دیگر اطلاق دارد قبل از آنکه تقیید بزنید، می‌گویید ما یک مطلق داریم و یک مقید.

سوال

استاد: مقامش مهم نیست. این خیلی واضح و روشن است. شما می‌گویید آمدن قید منفصل مانع اطلاق است. ولی بالاخره این هم قید می‌زند در همان جهت؛ قبل از اینکه اینها را به هم عرضه کنید اسم یکی را گذاشتید مطلق و اسم یکی را مقید به چه دلیل می‌گویید به این دلیل عنوان مطلق می‌دهید؟

سوال:

استاد: این یک چیز روشنی است. ما داریم به آنهایی که این را به عنوان یک مقدمه قرار دادند اشکال می‌کنیم، ما می‌گوییم بله قید نباید باشد، ولی این مقدمه حکمت نیست، آقایان می‌گویند این مقدمه حکمت این است، یک نقض و اشکال به ایشان این است که اگر این بخواهد به عنوان مقدمه حکمت باشد، لازمه‌اش این است که ما هیچ موردی برای حمل مطلق بر مقید نداشته باشیم، به

عبارت دیگر کسانی که این مقدمه را به عنوان یکی از مقدمات حکمت قبول کردند، با این همه موارد حمل مطلق بر مقید چه می‌کنند؟

سوال:

استاد: شما توجه نمی‌کنید به یک نکته. آن نتیجه حمل مطلق بر مقید است، یعنی وقتی مطلق را بر مقید حمل می‌کنند می‌گویند در این جهت این مقید است و در جهات دیگر اطلاق دارد. ولی بحث ما این است که قبل از این حمل و قبل از این عرضه، قبل از این شما به آن دلیل عنوان مطلق اطلاق می‌کنید یا خیر؟ در حالیکه لازمه اینکه این از مقدمات حکمت باشد این است که این دلیل مطلق نباشد، زیرا شما عدم ذکر القید منفصلاً را دلیل بر اطلاق و نشانه اطلاق قرار دادید، این معنایش این است که اگر جایی دلیل بیاید این دلیل دیگر مطلق نیست.

سوال

استاد: بله فرض است وقتی شما این را به عنوان قید می‌گذارید، یعنی لازمه‌اش این است، پس جایی که قید منفصل بیاید، آن یکی دیگر مطلق نیست.

سوال

استاد: اما شما به طور کلی وقتی می‌گویید این نشانه اطلاق است، این مقدمه حکمت است، یعنی اگر قید منفصل بیاید دیگر مطلق نیست.

سوال

استاد: عنوان دلیل مطلق بر آن صدق می‌کند یا خیر؟

سوال

استاد: اصلاً شما یک دلیل اول دارید و یک دلیل دوم. شما مواجه می‌شوید با یک «اکرم العالم» و یک «لا تکرّم الفاسق» می‌گویید این دو دلیل هستند، اسم یکی مطلق است و اسم یکی مقید، قبل از حمل، این اطلاقش را از همه جهات می‌دانید، اصلاً قبل از حمل، این هم می‌گویید مقید است. می‌گویید با اینها چه کنیم؟ این مطلق را حمل بر مقید می‌کنیم، یعنی با فرض آمدن قید منفصل نیز باز می‌گویید این مطلق است هنوز، قبل از اینکه از یک جهت تقیید بخورد، یک دلیل مطلق داریم و یک دلیل مقید، قاعده اقتضاء می‌کند که مطلق را حمل بر مقید کنیم ولی طبق این بیان با آمدن دلیل دیگر این دیگر مطلق نیست، قید بیاید دیگر نباید این را مطلق بدانید ... آیا تسامحا به این دلیل مطلق می‌گویید؟

سوال:

استاد: شما بعدش را ملاحظه می‌کنید، ما قبلش را داریم می‌گوییم، قبلش آیا این دلیل را مطلق من جمیع الجهات می‌دانید یا خیر؟

سوال:

استاد: پس نتیجه این می شود که عدم ذکر القید منفصلا هیچ ربطی به اطلاق و مقدمات حکمت ندارد. من قبول دارم و این قاعده است و اطلاق هم دارد و بحثی هم نیست ولی بحث این است که آیا عدم ذکر القید یک مقدمه‌ای از مقدمات حکمت است؟ می‌گوییم اگر این مقدمیت داشت، شمانمیتوانستی بگویی من مطلق را بر مقید حمل کنید. پس مقدمیت مقدمه سوم قابل انکار است.

سوال:

استاد: دیگر اصلا اطلاقی تحقق پیدا نمی‌کند و حمل مطلق بر مقید که آقایان گفتند معنا ندارد و اینها با هم ناسازگار هستند، از یک طرف بگوییم این مقدمه حکمت است و از یک طرف بخواهیم مطلق را حمل بر مقید کنیم.

سوال

استاد: بله معلوم است. شما در مورد عام و خاص چه می‌گویید؟ شما عام و خاص را می‌گویید این عام است و این مخصص، ولی خاص را مقدم می‌کنید زیرا اظهر است، ولی این عام بودنش سرچایش است.

سوال

استاد: در مقام بیان تمام مراد که همان مراد استعمالی است، نیاوردن قید، مقدمه کشف اطلاق نیست، این هیچ ارتباطی با آن ندارد.

سوال:

استاد: چون بحث این است که وقتی مخصص یا مقید می‌آید یزاحم ظهور المطلق فی الاطلاق فی الحجیه، ظهور اطلاقش سرچایش است. «والحمد لله رب العالمین»